گذری بر منش مهندس نخبه شهید رضا کارگر برزی به مناسبت یازدهم مرداد سالروز شهادتش

تله‌های انفجاری مهندس رضا بلای جان تکفیری‌ها بود

علیرضا محمدی

مهندس شهید رضا کارگر برزی از شناخته شده‌ترین شهدای مدافع حرم است. یک پاسدار نخبه که امید بسیاری به توانایی‌هایش در عرصه‌های مختلف می‌رفت اما شهید کارگر برزی با درک شرایط زمان و نیازمندی جبهه مقاومت اسلامی، حضور در جمع مدافعان حرم را برگزید و در همین جبهه نیز به شهادت رسید. پیشتر گفت‌وگوی مفصلی با خانواده شهید کارگر برزی منتشر کرده بودیم، اما از آنجایی که این شهید در سال ۹۶ از سوی سازمان بسیج مهندسین صنعتی به عنوان شهید شاخص سال معرفی شده است، سالگرد شهادتش در یازدهم مردادماه ۱۳۹۲ را فرصتی دانستیم تا مروری دوباره بر زندگی و منش یکی از نخبه‌های شهید جبهه مقاومت اسلامی داشته باشیم.

شهید کارگر برزی به همراه دو فرزندش

پسر باهوش نظرآباد

اول مردادماه ۱۳۵۸ بود که خدا اولین پسر خانواده کارگر برزی‌ها را بعد از پنج دختر به آنها داد. پسر باهوش و زرنگی که از همان کودکی استعداد و توانایی‌هایش را در زمینه‌های مختلف نشان می‌داد. راضیه عظیمی مادر شهید می‌گوید: «خدا، رضا را ماه شعبان به من و پدرش داد. قبل از او ما پنج دختر داشتیم. بعد از رضا هم خدا یک پسر دیگر به ما داد. رضا بچه تیزهوش و فعالی بود که خستگی نمی‌شناخت. غیر از اینکه از نظر درسی دانش‌آموز زرنگی به حساب می‌آمد، به ورزش هم علاقه زیادی داشت. در رشته‌های کونگ‌فو و شنا پیشرفت زیادی کرده بود. پسرم همزمان با درس و ورزش، در هیئت‌های مذهبی هم شرکت می‌کرد و یک بسیجی تمام عیار بود.»

از اوایل دهه ۷۰ محیط دوست داشتنی پایگاه مسجد غدیر به نظرآباد (محل زندگی شهید کارگر برزی) شاهد فعالیت‌های خستگی ناپذیر او شد. رضا خیلی زود فعالیت در بسیج را آغاز کرد و تا زمانی که مهلت زیستن در این دنیای خاکی را داشت، از محیط مسجد و بسیج فاصله نگرفت. او همان راهی را می‌رفت که پدر و مادرش از اولین فرزند پسرشان انتظار داشتند. عباس کارگر برزی پدر شهید می‌گوید: «پسرم در هفت یا هشت سالگی نمازش را کامل می‌خواند. اهل مسجد بود و زودتر از سن تکلیفش روزه‌هایش را می‌گرفت. مسئولیت‌پذیری رضا برای هیچ کس پوشیده نیست. در دوران نوجوانی با وجود نداشتن نیاز مالی کار می‌کرد. تعطیلات تابستان پیش خودم کار می‌کرد یا در جوشکاری دایی‌اش مشغول می‌شد و یا در باغ‌ها برای میوه‌چینی می‌رفت. حتی زمان دانشجویی‌اش که فکر کنم ترم ششم بود در هنرستان‌ها مشغول تدریس شد. زیرزمین خانه‌مان را کلاس خصوصی درس برق و الکترونیک کرده بود.»

شفا یافته عقیله بنی هاشم

یک اتفاق در زندگی شهید کارگر برزی باعث شد تا ادامه مسیر حیاتش را با اهل بیت(ع) پیوند بزند. گرچه او در دامان پدر و مادری مومن و مذهبی پرورش یافته بود، اما انگار باید چنین اتفاقی می‌افتاد تا ذات پاک رضا هرچه بیشتر با محبت اهل بیت عجین شود. پدر شهید در همین رابطه می‌گوید: «شهید رضا سال اول دبیرستان بود که به شدت مریض شد. یک روز نزدیک‌های ظهر لرزش شدیدی تمام وجودش را گرفت. تا جایی که بیهوش شد. هر طور بود او را به بیمارستان امام خمینی(ره) کرج رساندیم. حدود یک ماه در بیمارستان بستری بود تا اینکه بعد از معاینات و آزمایش‌های فراوان به ما گفتند رضا فلج شده است. البته این فلجی به گونه‌ای بود که از سر انگشتان پا آغاز می‌شد و به سمت بالای بدنش پیشروی می‌کرد. دکترها معتقد بودند این بی‌حسی و فلجی اگر به قلبش برسد امکان فوتش هست. نام این بیماری «گیلنباره» یا همان شَلی یکباره بود. هر کدام از بچه‌ها نذری می‌کردند تا رضا خوب شود. من هم با خودم فکر کردم کسی مصیبت دیده‌تر از حضرت زینب (س) در اهل بیت نیست. از خدا خواستم و به خانم زینب کبری(س) متوسل شدم. رضا را نذر حضرت زینب(س) کردم و خواستم که خوب شود. مدت کوتاهی نگذشته بود که یک روز در کمال ناباوری و به یکباره دیدیم رضا دست روی دیوار گذاشته و آرام آرام راه می‌رود. معجزه شده بود. خانم حضرت زینب(س) شفایش را داد، تا چنین روزی سربازی خودش را کند»

استاد دانشگاه امام حسین(ع)

سال ۷۶ رضا وارد دانشگاه آزاد اسلامی کرج شد تا در مقطع کارشناسی رشته مهندسی برق -الکترونیک تحصیل کند. همزمان با تحصیل، در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای تدریس می‌کرد و به موازات آن در انجام پروژه‌های علمی و ساخت و ابداع دستگاه‌های الکترونیکی نیز فعال بود. شهید کارگربرزی به دلیل عشق به هنر خطاطی، هنگام تحصیل به عنوان یک خطاط تراز اول در میان انجمن خوشنویسان شهرستان نظرآباد شهره بود. مسیر کسب علم و حضور در فضای علم و دانش برای رضا تمام شدنی نبود. به گونه‌ای که علاوه بر کارشناسی مهندسی برق و الکترونیک، دارای مدرک کارشناسی زبان و ادبیات عرب، مدرک کارشناسی زبان انگلیسی، مدرک کارشناسی ارشد اطلاعات، امنیت و فارغ التحصیل دانشگاه امام علی(ع) و نیز استاد دانشگاه امام حسین(ع) بود که نشان می‌دهد شهید کارگربرزی در راه علم و دانش لحظه‌ای غفلت نکرد.

متخصص تخریب

با وجود اینکه رضا متاهل بود و دو پسر داشت، اما حضور در جبهه مقاومت اسلامی برای او دور از ذهن نبود. وی متخصص تخریب و جنگ‌های پارتیزانی و چریکی بود و از سال ۸۹ روی سوریه متمرکز شد. تخصص‌های این شهید باعث شده بود تا از وی برای آموزش افسران و فرماندهان سوری دعوت به عمل آید. اگر از همکاران شهید درباره علم و فن او سؤال شود همگی از ابتکارات و اختراعات وی صحبت می‌کنند. از اینکه بسیاری از تجهیزات نظامی فرسوده و از کار افتاده را دوباره احیا می‌کرد و گاهی قابلیت‌های جدیدی به آنها می‌افزود. مهندس شهید رضا کارگربرزی در کمترین زمان توانایی مهندسی معکوس تجهیزات جنگی به غنیمت گرفته شده را داشت. در همین زمینه سردار عروج می‌گوید: «وقتی یکی از اختراعات رضا در زمینه انفجار را به شهید عماد مغنیه نشان دادیم، ایشان پس از اجرای آزمایشی این اختراع نوید تحول در جبهه مقاومت اسلامی را داد.»

استاد نمونه

شهید کارگر برزی با وجود مأموریت‌های بسیاری که به خارج از کشور و خصوصاً کشور سوریه داشت، به دلیل رعایت مسائل امنیتی و همچنین خلوصی که در عمل و گفتار داشت، کمتر از فعالیت‌هایش سخن می‌گفت. مادر شهید می‌گوید: «می‌دانستم که پسرم در بسیج مشغول فعالیت است و همیشه او را در حال انجام کارهای فنی که مربوط به برق و الکترونیک بود می‌دیدم، اما زیاد از کارش سردرنمی‌آوردم. احساس می‌کردم مرتبط با رشته تحصیلی‌اش است. در سه سال آخر عمر دنیایی‌اش متوجه شده بودم که بیشتر در مأموریت‌های خارج از کشور است که همین نگرانم کرده بود. البته فرزندانم به گونه‌ای برنامه ریخته بودند که در زمان حضور رضا در ایران همه دورهم جمع شویم و همین دلم را قرص می‌کرد. بعد از شهادت یکی از فرماندهانش به من گفت: مادر به رضا افتخار کنید، رضا نمونه‌ای از یک انسان کامل و عالم در همه امور بود. بعدها به من گفتند رضا در آخرین مأموریتش در سوریه با یک تله انفجاری توانسته بود تعداد زیادی از داعشی‌ها را به هلاکت برساند. امسال ماه رمضان هم وقتی با دوستش دیدار داشتیم گفت رضا هربار که به سوریه می‌آمد خیلی از شاگردانش با تأسی از رفتار رضا شیعه می‌شدند. در این آخرین مأموریتش هفت نفر از شاگردانش به تشیع گرویده بودند.»

شهادت در رمضان

سرانجام مهندس شهید رضا کارگربرزی سحرگاه روز جمعه یازدهم مرداد ۱۳۹۲ مصادف با ۲۴ رمضان ۱۴۳۴ و روز قدس با زبان روزه در روستای کفرءکار در مدرسه ترکان در جنوب حلب به شهادت رسید. او شفا یافته حضرت زینب کبری(س) بود و همانطور که پدرش می‌گوید خانم حضرت زینب(س) شفای پسرم را داد تا چنین روزی او را سرباز خودش کند و در راه دفاع از خیمه زینبی به شهادت برسد. رضا در آخرین روزهای حیات زمینی‌اش به خانواده گفته بود: «من اسیر نمی‌شوم، پیکرم برمی‌گردد و سالم نزد شما می‌آیم.» رضا به قولش عمل کرد و پیکرش در تاریخ ۱۴ مرداد سال ۱۳۹۲ سالم به وطن بازگشت و در گلزار شهدای زادگاهش دفن شد. پدر شهید می‌گوید: «صبح روز دوشنبه چهاردهم مرداد بود که پیکر رضا وارد نظرآباد شد. جمعیت فراوانی آمده بود. مردم شهرمان به بهانه تشییع پیکر رضا باز ارادت خودشان را به خاندان عصمت و طهارت نشان دادند. خدا را شاکرم که در منطقه‌ای زندگی می‌کنم که مردمی ولایتمدار و عاشق اهل بیت(ع) دارد. مدافعان حرم خیلی مظلومانه شهید می‌شوند. در دیار غربت در دفاع از اسلام ناب محمدی با اشقی‌الاشقیا می‌جنگند و خیلی مظلومانه در خفا تشییع می‌شوند. مدافعانی که در گمنامی هستند. جای آنها خیلی خالی است، البته این شهدا در محضر سیدالشهدا(ع) و حضرت زینب(س) هستند و در فراق این عزیزان، تسلی دلمان همان نظر ائمه اطهار است.»

گوشه‌ای از خاطرات شهید

نماز اول وقت

شهید کارگر برزی عاشق مطالعه بود، به گونه‌ای که خانواده و دوستان شهید معتقدند اوقات فراغت وی را تنها در دو حالت می‌توان دید؛ مطالعه یا عبادت. شهید رضا نمونه بارز ساده‌زیستی، دوری از تشریفات، تجملات و اسراف بود. وی در مظلومیت و ولایتمداری شهره دوستان و آشنایان بود. رضا تقید به حلال و حرام را اساس زندگی خودش قرارداده بود و جزء مهم‌ترین‌های زندگی‌اش بود. برای او رعایت این نوع مسائل مهم‌تر از رضایت اطرافیانش بود. همسر شهید می‌گوید: «اقامه نماز اول وقت برای شهید خیلی مهم بود تا جایی که حتی در جاده هم برای اقامه نماز اول وقت توقف می‌کرد.»

مهندس رضا

برادر شهید: زمستان سال ۹۱، خانه یکی از اقوام که از قضا ماهواره هم داشتند دعوت شدیم. همین موضوع باعث شد تا رضا درباره اهداف شبکه‌های ماهواره، چگونگی تشکیل این شبکه‌ها، منابع مالی شان، برای صاحبخانه و بقیه صحبت کند. چند نفری شروع کردن به مسخره کردن رضا که فلانی، توی فلان جا مغزت را شست‌وشو داده‌اند... بعد از مهمانی، من با رضا تند برخورد کردم که چرا شروع می‌کنی از این حرف‌ها می‌زنی که بخواهند مسخره‌ات کنند؟ کلی تشر به او زدم اما رضا جواب داد من وظیفه‌ام را در قبال این خانواده انجام دادم. دیگر در آن دنیا از من نمی‌پرسند که چرا دیدی و می‌دانستی اما چیزی نگفتی؟ من کار خودم را کردم، به وقتش این حرف‌ها جواب می‌دهد. خیلی برایم جالب بود. رضا اصلاً به این فکر نمی‌کرد که مسخره‌اش می‌کنند، فقط به فکر انجام وظیفه‌اش بود. شاید همین اخلاص شهید بود که باعث شد وقتی حاج قاسم سلیمانی بر سر مزارش حاضر شد، از شهید رضا به عنوان یک نیروی مخلص، متعهد و کارآمد در جنگ یاد کند و شهید رضا را با نام مهندس رضا خطاب نماید.

آخرین دیدار

مادر شهید: آخرین دیدار حضوری ما روز دوازدهم تیرماه ۹۲ بود. آن روز رضا را برای آخرین بار دیدم و شب هم منزل برادرش با هم بودیم. خیلی از کارهای ما را سروسامان داد. مثلاً برای دستگاه تست قند خون من باتری مناسب خرید و دوچرخه محمد مهدی را درست کرد. انگار می‌خواست بی‌دغدغه برود. البته سه روز قبل از شهادتش تماس گرفت و با من و پدرش صحبت کرد. مدام می‌گفت من حالم خوب است. خیلی با بغض با او صحبت کردم. به من گفت مادر هر وقت دسترسی به تلفن داشته باشم باز زنگ می‌زنم. با خنده برای اینکه شرایط سخت آنجا را برایم تجسم کند گفت مادر من ۹ روز است که حمام نرفته‌ام. در حالی که می‌دانستم ایران نیست اما همیشه حضورش را کنارم حس می‌کردم. دیدار بعد ما شد روز چهاردهم مرداد ماه که پیکر رضا را برایم آوردند. از اینکه خدا من را هم لایق دانست تا در صف مادران شهید باشم، شکرگزارش هستم. راضی‌ام به رضای خدا.

گزارش

جوان‌ترین و پیرترین رزمندگان دفاع مقدس چه کسانی هستند؟

رزمندگانی که زیر ۱۰ سال و بالای ۱۰۰ سال سن داشتند

احمد محمد تبریزی

پیدا کردن کم سن و سال‌ترین و مسن‌ترین رزمنده دوران دفاع مقدس سوژه جذابی است. حتماً بسیاری از علاقه‌مندان به تاریخ دفاع مقدس کنجکاوی زیادی درباره دانستن این سؤال دارند و می‌خواهند بدانند در میان انبوه رزمندگان این عناوین به چه کسانی خواهد رسید؟ شاید سخن گفتن در این باره به دلیل تعداد بالای رزمندگان و حضور داوطلبانه افراد از اقشار مختلف کمی سخت به نظر برسد اما این مشکل امروز با وجود رایانه‌ها و فضای مجازی برطرف شده است.

به گزارش «جوان» «حاج قربان نوروزی» با ۱۰۵ سال سن عنوان کهنسال‌ترین رزمنده دفاع مقدس را به خود اختصاص داده است. حاج قربان ساکن روستای عشرت‌آباد یکی از روستاهای نیشابور بود که بر اساس یک نذر، غیر از چهار ماه، همه سال روزه بود. به گفته خودش نذر کرده بود تا از آب فرات نخورده یعنی تا نابودی صدام و پیروزی رزمندگان روزه باشد.

حاج قربان از نیروهای واحد تخریب لشکر ۵ نصر بود و همرزمانش درباره او چنین می‌گویند: «حاج قربان اولین کسی بود که برای نماز شب و سپس نماز صبح بیدار می‌شد و بچه‌هایی که خواب بودن را اول با صدا اگر بیدار نمی‌شدند یک پایشان را می‌گرفت و می‌کشید تا بیدار شوند. همه دوست داشتند حاجی برای بیدار کردنشان آنها را اینگونه بیدار کند و خودشان را به خواب می‌زدند. محبوبیت حاجی بین همه رزمنده‌ها زیاد بود. او اولین کسی بود که صبح‌ها در دوی صبحگاهی شرکت می‌کرد و پرچم به دست جلودار ورزش صبحگاهی بود. حاجی بعد از جنگ هم لباس بسیجی را از تنش بیرون نیاورد.»

در کنار حاج قربان، بد نیست یادی از «زرعباس تنگستانی» کنیم. زرعباس با ۹۵ سال سن از برازجان بوشهر با محاسنی سفید پا به جبهه گذاشته بود. او در برهه زمانی سال ۶۰ و اوایل ۶۱ پیرترین فرد دفاع مقدس بود که در گروهان شهید مطهری از تیپ کربلا خدمت می‌کرد. همرزمان به او «بابا» می‌گفتند و خودش به بچه‌ها می‌گفت: «زمان رئیسعلی دلواری من جزو سربازانش بودم. آن موقع سرباز رئیسعلی دلواری بودم و الان سرباز خمینی هستم.» به رزمنده‌های جوان دور و برش می‌گفت: «باید تا سن من مقاومت کنید.» این رزمنده دلیر و خستگی‌ناپذیر حدود هفت ماه بعد از حضور در جبهه به رحمت خدا رفت.

دفاع مقدس رزمندگان کم سن و سالی که با عشق و آگاهی پا به میدان نبرد می‌گذاشتند، کم نداشت. با اینکه شهدایی مثل محمدحسین فهمیده، علی جرایه و محمدحسین ذوالفقاری با ۱۲ یا ۱۳ سال سن راهی جبهه شدند ولی باز مناطق عملیاتی رزمندگانی کوچک‌تر از این سن و سال هم به خود دید.

زمانی که محمدرضا رفیعی با ۹ سال سن داوطلب حضور در جبهه شد، فکرش را نمی‌کرد روزی عنوان خردسال‌ترین رزمنده دفاع مقدس را بگیرد. این رزمنده جیرفتی از همان سنین در پایگاه بسیج مسجدجامع جیرفت مشغول نگهبانی در سطح شهر، گشت زنی، انجام مأموریت‌ها، فعالیت‌های بسیج و فرا گرفتن آموزش‌های نظامی می‌شود.

رفیعی خاطره اعزامش به جبهه را چنین بیان می‌کند: «فروردین ماه سال ۱۳۶۲ با ۹ سال سن کلاس چهارم ابتدایی دبستان خیام جیرفت بودم که به اتفاق دوستان همرزمم که بقیه همگی از مدرسه راهنمایی انقلاب و رازی(شهید فاریابی) و دبیرستان امیرکبیر بودند با مساعدت پسر عمویم که راننده داف جنگی و پاسدار بود، با بسیجیان و رزمندگانی که برای آمادگی دفاعی و اعزام به جبهه آموزش‌های نظامی می‌آموختند به میدان تیر رفتم. حدود ساعت ۹ صبح با یک کامیون داف نظامی با رانندگی ایرج رفیعی و حسین سلیمانی به فرماندهی سردار غلامرضا کرمی ما را به جاده سد دست راست در بیابان پای تپه سیاه که میدان تیر بسیج بود بردند. من وسایر نیروهای آموزشی پای کوه (بیابان تل سیاه شورویه) با فاصله حدود یک و نیم متر کنار هم روی زمین دراز کشیده بودیم و اسلحه کلاشنیکف بغل دستمان سمت چپ قرار داشت که آقای فرخی فقط چهار عدد فشنگ می‌گذاشت بغل خشاب خالی که ما باید فشنگ‌ها را داخل خشاب جا می‌زدیم و با فاصله ۱۰۰ متر به طرف سیبل‌های مقابل با دستور آقای الله قلی محمدی که فریاد می‌زد: «آتش» ما همزمان شلیک می‌کردیم که نمره عملی می‌دادند. من دو تا تیر به سیبل مقابل زدم که مورد تشویق سردار کرمی وحضار قرار گرفتم. من در چنین فضایی سر از پا نمی‌شناختم و راه تعالی و معنوی خود را پیدا کردم و از ۹سالگی با عنایت خدا در صف رزمندگانی قرار گرفتم که برای رضای خدا و شادی امامشان مبارزه و ایثار کرده و فقط با خدا معامله می‌کردند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۵۱

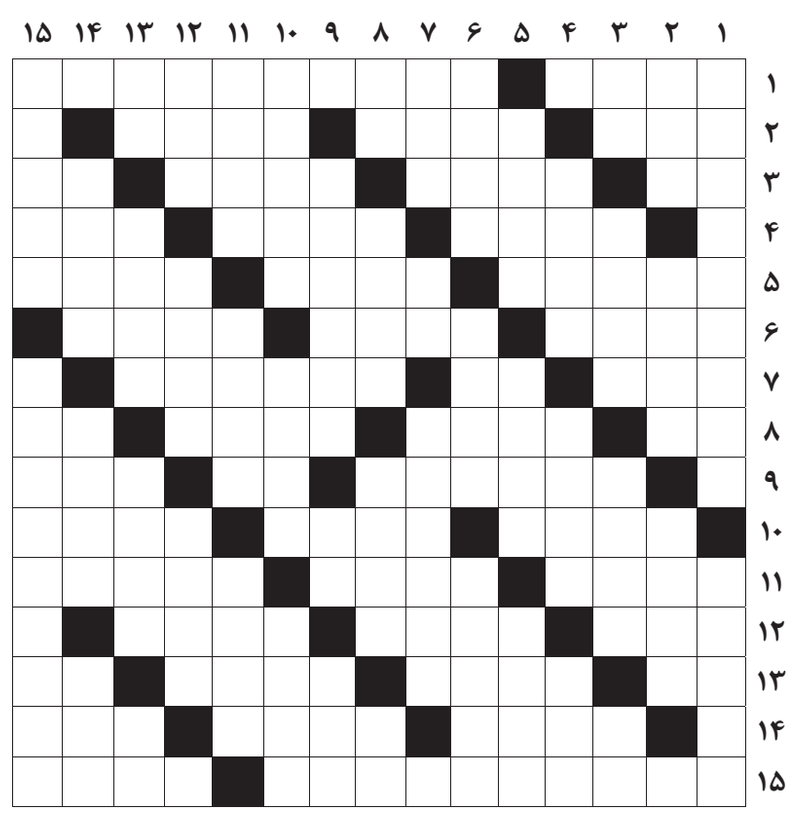

از راست به چپ

■ ۱ـ هر آنچه سرجایش باشد- فیلم معروف رسول ملاقلی‌پور ■ ۲ـ دانه و بذر- پیجویی و پیگیری- از راه‌های ورود اطلاعات به کامپیوتر ■ ۳ـ غذای رقیق- بی دین- درختی مشهور که در مناطق معتدل و سردسیر رشد می کند- مکان ■ ۴ـ زن پادشاه- منسوب به نی – باز داشتن ■ ۵ـ نیروی باطنی تشخیص دهنده خوب از بد- چه کنم چه کنمش کنایه از راه چاره نداشتن است- روایت کننده ■ ۶ـ نوعی نان- روزنامه چاپ ترکیه- سخت و دشوار ■ ۷ـ موی گردن شیر- نمناک- هوای دلگیر و دلچسب! ■ ۸ـ مدت سال‌های زندگی- مسخدم مدرسه- سازمان فضایی امریکا- گیسو ■ ۹ـ انسان را پخته می کند- یک دور بازی تنیس- الکتریسیته ■ ۱۰ـ زن غلام- گسترده و پهناور- تند و سریع ■ ۱۱ـ موذن پیامبر- رهبر- نرمال ■ ۱۲ـ بخشی از پا- ساکن و بی حرکت- نان مانده ■ ۱۳ـ بند دست- نوعی نخ محکم و کلفت- از ماه‌های میلادی- اندام راه رفتن ■ ۱۴ـ پرنده خوش آواز- ریزه آتش- نوشته‌های داخل صفحه ■ ۱۵ـ سرزمینی پهناور در قاره پهناور که هیچ مرزی با آب‌های آزاد ندارد- سیاهه کفش

از بالا به پایین

■ ۱ـ سوخت و ساز سلول های بدن- آشکارا و معلوم ■ ۲ـ اسب رستم- برنا- بخشی از سیستم هدایت و کنترل اتومبیل ■ ۳ـ زمینه- نشان پیروزی- از نام‌های باری‌تعالی- علامت نفی ■ ۴ـ بیکار و مفت‌خوار- سنگواره- فلز زرد ■ ۵ـ بی حرکت- وسیله‌ای برای معلوم کردن پستی و بلندی سطح چیزی- کناری ■ ۶ـ آسوده- پرگوی- پر ■ ۷ـ دوست و همدم- ناشنوا- آنکه به قدر و مرتبه بزرگی برسد ■ ۸ـ روحانی زرتشتی- جانشین- آمدوشد متوالی- وسیله‌ای برای بلند کردن اتومبیل ■ ۹ـ معما- واحد سطح- دور تا دور کشوری ■ ۱۰ـ یک شصتم دقیقه- پایدار و استوار- جاوید و پاینده ■ ۱۱ـ زبان- از لبنیات- خفت؛ سبکی ■ ۱۲ـ حیله و نیرنگ- از نام‌های دخترانه- علمدار کربلا ■ ۱۳ـ از ضمایر اشاره- خشنود- کوچکترین گروه واحد اطلاعاتی در یک کامپیوتر - من و تو ■ ۱۴ـ حلش می کنیم- محل بازگشت- چکش بزرگ آهنین ■ ۱۵ـ از قالب‌های شعری- کارشناس ارشد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

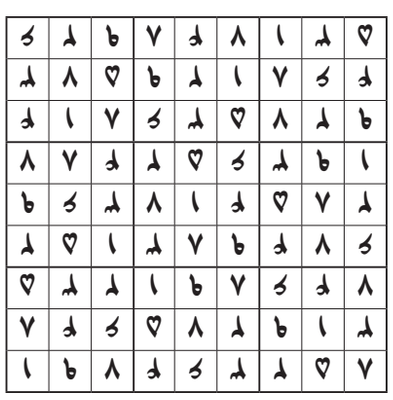

جدول کلمات متقاطع
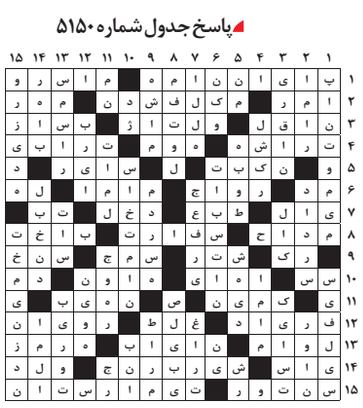
پاسخ جدول شماره ۵۱۵۰